

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۸۰-۱۹ نوامبر ۲۰۰۱ شماره ۱۳۱

جنبش آزادی خواهی مردم ایران، طرفداران احیاء سلطنت و بورژوازی

سارا محمود

جنب و جوش ناگهانی طرفداران احیاء سلطنت پهلوی در آمریکا پس از یک دوره کمون ۲۰ ساله امری است که باید مورد توجه فعالین جنبش آزادی خواهی قرار بگیرد، بویژه که این گروه با استفاده از امکانات گسترده مالی و با اتکاء بر حمایت محافل قدرتمند خارجی در غرب سروصدای زیادی برپا کرده اند که می تواند اثرات بازدارنده و تخریبی در جنبش سرنگونی ایفا کند.

جنبش آزادی خواهی مردم ایران در جریان مبارزه با رژیم اسلامی حاکم به مرحله حساسی رسیده است. فعالین جنبش اکنون ناچارند در سه حوزه هم زمان به تأمل بپردازند؛ اول در رابطه با چگونگی پیشبرد تاکتیک مبارزه با رژیم، دوم در رابطه با چگونگی متشکل کردن جنبش، سوم در رابطه با تدوین پلتفرم اثباتی و تکوین آترناتیو برای رژیم کنونی. تعمق روی مسایل این سه حوزه بحث مفصل و مهمی است که موضوع این مقاله نیست و باید در جای دیگر به آن ها پرداخت. فعالیت اخیر طرفداران احیاء سلطنت پهلوی در هر سه حوزه در پیشرفت کار مردم اختلال ایجاد می کند. اول حوزه تاکتیک را در نظر بگیریم؛ دور جدید جنبش آزادی خواهی پس از ۵ سال مبارزه از پهلوی و زیر پوشش قانون و اصلاحات حالا نخستین مراحل مقابله از روبرو آغاز کرده است. در این شرایط فعالین جنبش باید در فکر تدوین تاکتیک هایی باشند که با بسیج هرچه گسترده تر مردم متناسب با توان بالفعل و امکانات شان، و فلج کرن اهرم های سرکوب رژیم شرایط را برای وارد کردن ضربه نهایی فراهم نمایند. در این شرایط گروه طرفداران احیاء سلطنت با ایجاد جار و جنجال، تحمیل شعارها و تاکتیک های خود، متناسب کردن جنبش به خود، پخش اطلاعات انحرافی و غیر واقعی، در پیش رفت تاکتیک مردم اختلال ایجاد کرده، مانع ابتکار عمل فعالین اصلی و تکوین و تکامل طبیعی و درونی شعارها و تاکتیک های مبارزه مردم می شوند؛ جلب افشار گسترده تر مردم به جنبش را دشوار می کنند و امکان رژیم برای سرکوب جنبش را تقویت می نمایند. البته هدف طرفداران احیاء سلطنت از این تاکتیک ها ایجاد پایگاهی در داخل کشور و فراهم نمودن اسباب بزرگی در خارج بویژه نزد محافل قدرتمند خارجی است. اما بهای آن را جنبش آزادی خواهی مردم می پردازند. در جریان جنبش اعتراضی جوانان به بهانه مسابقات فوتبال ضد اطلاعات رژیم و طرفداران احیاء سلطنت در متناسب کردن جنبش جوانان "به خارج" با هم مسابقه می دادند. در حقیقت طرفداران احیاء سلطنت، تاکتیک های مردم را "high jack" کرده بقیه در صفحه ۲

شکست طالبان، شکست جمهوری اسلامی هم هست!

محمد رضا شالگونوی

شکست نظامی طالبان، حادثه غیرمنتظره ای نبود، همه می دانستند که جنگ بزرگترین قدرت نظامی جهان با حکومتی عهد بوقی در یکی از فقیرترین کشورهای جهان، بیشتر به درگیری فیل و پشه می ماند تا یک جنگ واقعی. اما فروپاشی سریع مقاومت آن ها، بسیاری از تحلیل گران سیاسی و نظامی جهان را شگفت زده کرد. این حادثه نشان داد که حکومت طالبان، برخلاف تبلیغات پاکستان، حتی در میان قبایل پشتون هم از حمایت اجتماعی قابل توجهی، برخوردار نبوده است. حکومت طالبان با حمایت پنهانی آمریکا، مباشرت مستقیم پاکستان، و پشتوانه کمک های مالی سعودی، ساخته و پرداخته شده بود و هنگامی که آفرینندگان و حامیان اش با آن درافتادند، فروپاشید.

اکنون تردیدی نیست که طالبان، نه فقط به لحاظ نظامی، بلکه هم چنین به لحاظ سیاسی، شکست خورده است و بهترین شاهد این شکست، شادی مردم شهرهای رها شده از چنگ طالبان است. اما شکست طالبان، ضرورتاً به معنای پیروزی آمریکا نیست. به چند دلیل:

۱- پایان کار طالبان را نمی شود پیروزی آمریکا در «جنگ علیه تروریسم» یا حتی پیروزی مرحله اول این جنگ یعنی «عملیات آزادی پایدار»

تأسیس شعبه ویژه در دادستانی انقلاب اسلامی

شهاب برهان

برخورد قانونی با اقدامات غیر قانونی و نقض سیاست های مصوب مقام معظم رهبری در شوراها و زیربند و مَصْرَح در قانون اساسی، بعنوان اولویت کاری کمیته مذکور معرفی شد. از جمله وظایف این کمیته، «تدبیر نظارتی و قضائی در جهت اجرای صحیح سیاست های مصوب مقام رهبری و بررسی حرکات، مواضع و اقدامات متضاد با مصالح ملی و منافع حیاتی کشور و اقدامات پیشگیرانه مناسب با اینگونه جرائم»، اعلام شده است.

بقیه در صفحه ۴

در روز، بیست و ششم آبان ماه ۸۰ اعلام شد که شعبه ویژه ای در دادگاه انقلاب اسلامی تهران بمنظور رسیدگی به تخلفات و نقض سیاست های کلی نظام از سوی افراد حقیقی و حقوقی اختصاص یافته است. در توضیح این خبر گفته شد: «در پی تصمیم جلسه مسئولان عالی قوه قضائیه، مبنی بر لزوم حسن اجرای مصوبات شورای عالی امنیت ملی و اعمال سیاست های رهبر معظم انقلاب، کمیته ای زیر نظر دادستان کل کشور تشکیل شد.»

در ادامه این خبر آمده است:

«در اولین جلسه این کمیته، تدبیر برای

دنباله از صفحه ۱ جنبش آزادی خواهی مردم.....

و مضمون آن را ترور می کنند. همان طور که تروریست های سعودی و مصری شعارهای مردم فلسطین علیه اشغال را high jack و ترور کردند و از این طریق بزرگ ترین خدمت را به محافل راست در نظم نوین جهانی نمودند.

در رابطه با حوزه دیگر مسائل جنبش آزادی خواهی، یعنی تشکل، سلطنت طلبان دل مشغولی ندارند، در حقیقت دل مشغولی آن ها عدم شکل گیری تشکل های واقعی مردم است، زیرا آن ها هر نوع سنگربندی واقعی، در جامعه مدنی برای دفاع از حقوق مردم در برابر دولت را مانع طرح احیاء سلطنت می بینند. از این رو ایجاد کمیته های خودساخته و اغلب اسمی زیر نام مردم را در دستور تبلیغات خود قرار می دهند. البته با چنین طرح هایی جنبش هرگز نمی تواند روی پای خود بایستد، برعکس به راحتی می تواند به هر کسی که به ابزار موج سواری مجهز است، سواری بدهد. در رابطه با مسأله سوم یعنی پلاتفرم و برنامه آئرناتو، روشن است که همه اقشار مردم ایران نه منافع مشابه و نه دیدگاه ها و اهداف مشترک در رابطه با آئرناتو ج ۱ ندارند، اما برای آن که نیروهای متنوع با دیدگاه های گوناگون بتوانند در شرایط دمکراتیک به رقابت و مبارزه با هم بپردازند شرط لازم آن است که برنامه ها و شعارها به طور مشخص تعریف شوند و شفاف و روشن زیر پرتو روشنایی در معرض دید مردم قرار بگیرند، بویژه شعارهای عمومی و مورد علاقه اکثریت مردم باید از زیر پرده ابهام بیرون آورده شوند. این مسأله بویژه در رابطه با شعارهای آزادی و استقلال اهمیت دارد که تجارب دردناک صد ساله بعد از انقلاب مشروطیت نشان داده هر وقت آزادی، مدنیت و مدرنیسم از یک طرف و استقلال از طرف دیگر به گفتارهای خالی از محتوا تبدیل شده و از هم جدا شده اند، زمینه استیفاء، نکبت و تیره روزی مردم فراهم آمده است. بنابراین شعارهای مزبور باید در قالب سیاست خارجی و داخلی مشخص و متناسب با شرایط روز تعریف شوند.

طرف داران احیاء سلطنت در این رابطه اصرار نه چندان عجیبی برای ایجاد ابهام در مفهوم شعارهای مزبور و تبدیل آن ها به گفتارهای بی محتوا دارند. تلاش آن ها برای کور کردن حافظه تاریخی مردم، به فراموشی سپردن تجارب یک قرن مبارزه برای آزادی و استقلال، جدا کردن نسل جوان از نسل های قبلی و محروم کردن نسل جدید از تجارب گذشته در همین زمینه و برای ایجاد ابهام در شعارها و تبدیل آن ها به گفتارهای بی محتوای نامشخص صورت می گیرد. باید تأکید کرد اصرار طرف داران احیاء سلطنت برای فراموش کردن گذشته به معنای درخواست از مردم برای بخشش به منظور گذار بی خون ریزی به منظور انتقام جویی نیست، وگرنه آن ها باید دو کودتا که دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد، تعطیل مجلس انتخابی و اعمال فرمان روابی انحصاری یک فرد، اعدام ها و ترورها و بر کردن زندان ها از روشن فکران، تعطیل احزاب و سانسور و اختناق ساواک، غارت بی حساب خزانه مملکت در دوران پهلوی ها را محکوم کرده و تقاضای بخشش می کردند، آن ها باید توضیح می دادند که بر سر سیاست موازنه منفی که سیاست مداران عصر مشروطه مطرح کردند و دکتر ممدق به نحو درخشانی آن را

پیش برد و تنها سیاستی بود که همراه با دمکراسی در درون در شرایط جنگ سرد می توانست ایران را از مسیر عقب ماندگی خارج کرده و به کشوری قدرتمند در خاورمیانه تبدیل نماید چه آمد و آن ها در آینده می خواهند چه کنند، آیا می خواهند مثل شاه تحت عنوان توخالی "حکومت مستقل ملی" وابستگی یک جانبه را که لاجرم سیاست سرکوب در داخل را به هم راه می آورد، پی گیری کنند یا تغییر مسیر داده اند؟ حادثه ای که در هنگام مصاحبه آقای ارسی با تلویزیون وابسته به سلطنت طلبان روی داد، حتی اگر خود آقای ارسی منکر شود، به خوبی نشان داد که چگونه طرح شعار مبهم آزادی در خدمت سرکوب آزادی قرار می گیرد. این حادثه به عنوان نمونه روشی همچنین وجوه مشخص سیاست داخلی و خارجی طرف داران احیاء سلطنت را نشان داد، یعنی سرسپردگی کامل به سیاست حامیان خارجی و سرکوب هر کس و هر نیرو که این سیاست را با منافع ملی در تضاد بداند. تلاش طرف داران احیاء سلطنت برای به فراموشی سپردن گذشته به منظور طلب عفو نیست، طلب نادانی و بنابراین ناتوانی مردم است؛ تقاضای نداشتن برنامه و پلاتفرم برای جنبش آزادی خواهی است، تقاضاست از مردم برای پرش در تاریکی تا این ها بتوانند سیاست های گذشته را پی گیری کنند، سیاست هایی که ایران را به عصر قبل از انقلاب برنمی گرداند، بلکه آن را ویران می کند. چگونه می توان نسلی را که در کوره مبارزه ۲۰ ساله ای که خود یک تاریخ کامل است آبدیده شده و تجربه بلافصل کودتای ۳۲ تا انقلاب ۵۷ را هم پشت سر دارد وادار به نادانی و ناتوانی کرد؟ جز از راه ویرانی درونی آن؟ و چه سیاست خارجی بهتر از سرسپردگی به سیاست هایی که اکنون کل منطقه خاورمیانه را به کانون آتش و بحران تبدیل کرده، شرایط عمومی را برای ویرانی ایران فراهم می کند؟ البته این ویرانی برای طرف داران احیاء سلطنت ممکن است دست آوردی داشته باشد و نیروهای درون کاست سلطنت ممکن است مثل "ژنرال ها" و "پروفسورهای" جریانات «اتحاد شمال» افغانستان برای خود جای پای باز کنند. اما وضع بورژوازی که از این کاست حمایت می کند مضحک است.

حقیقت این است که دوره های طولانی استبداد بنایارتری در تاریخ جدید ایران، نه فقط مردم را از سلاح تشکل و تحزب محروم نموده، بلکه بورژوازی ایران نیز از هویت سیاسی تخلیه کرده است. کافی است به مواضع بورژوازی در همین دوره اخیر توجه کنیم. بورژوازی در این دوره به لحاظ هستی سیاسی به دو بخش تقسیم شد، بخشی امید خود را به اصلاحات در جمهوری اسلامی بست. جمهوری اسلامی ای که در آسمان آینده اش نه در داخل کشور و نه به لحاظ بین المللی حتی یک ستاره ندارد. بخش دیگر سرنوشت خود را به کاست سلطنت سپرده است. کاستی که در دوره حکومتش ایران را به جایی رسانید که دار و دسته فقه های شیعه بتوانند تصرفش کنند و اکنون هم مانند بورژوین ها نشان داده که نه چیزی را فراموش کرده است نه چیز جدیدی آموخته است. همان هو و جنجال به شیوه اوباش شعبان جعفری، همان میل سواری بر همه، همان عطش برای حفظ ثروت بدون پرداختن حتی یک ریال غرامت، همان اتکاء بر زور خارجی و اطاعت

دنباله از صفحه ۱ شگست طالبان.....

فلوریدا، ظاهراً قرار است در آرام سازی افغانستان بعد از طالبان، نیروهای نظامی کشورهای متعددی شرکت کنند. هدف این عملیات آرام سازی این است که یک حکومت مطلوب آمریکا در افغانستان پا بگیرد، بی آن که حضور سیاسی مستقیم آمریکا، از حد معینی چشم گیرتر باشد. به همین دلیل هم قرار شده در کابل و پیرامون آن، که کانون توجه رسانه های جهانی خواهد بود، عمدتاً نیروهای نظامی «کشورهای اسلامی» متمرکز شوند. بزرگترین نیروی پاسدار صلح، از ترکیه خواهد بود و نیروهایی از اردن و بنگلادش آن را هم راهی خواهند کرد. مسئولیت کنترل مزار شریف، که سرپل کمک رسانی از ازبکستان به داخل افغانستان است، با نیروهای فرانسوی خواهد بود. بقیه در صفحه ۳

یک جانبه از سیاست های تعیین شده حامیان برای مردم خاورمیانه. سلطنت طلبان که به گفته شاملو وطن شرم گاه شان هم نیست، برای شان مهم نیست که با کف زدن برای بمباران افغانستان و تحریم عراق بر ویران کردن ایران به طریقی مشابه صحنه می گذارند، چرا که ایران گرفتار دردی مشابه است و باند تروریست پرور بر آن حکومت می کند که دو راه برای خلاصی از دست آن وجود دارد: سرنگونی اش توسط مردمی سازمان یافته و آگاه، یا راهی که در افغانستان پیاده شد. یعنی کشتن مریض همراه با مرض.

اما اگر کاست وابسته به دربار سابق برای وطن تره خرد نمی کند معلوم نیست بورژوازی در یک ایران ویران شده چگونه می تواند سرمایه بپندوزد و نیروی کار استثمار کند. در حقیقت در شرایط کنونی ایران، بورژوازی _ که نمی تواند دمکرات باشد _ برای آن که بتواند منابع ثروت و کار کشور را به ابزار انباشت خود تبدیل کند حداقل باید لیبرال باشد. اما فرمان روابی انحصاری فردی در یک اقتصاد نفتی و وابستگی بورژوازی به آن، از بورژوازی ایران طبقه ای فاقد هویت سیاسی ساخته که فقط می تواند به این یا آن کاست حکومتی آویزان شود، بی آن که بتواند سیاست خود را به آن تحمیل کند و در نتیجه همراه صعود و سقوط آن ها برمی خیزد و به زمین می افتد.

جنبش آزادی خواهی در شرایط دشواری به سر می برد. از روبرو با دشمنی تا دندان مسلح روبروست و از پهلو با انواع اختلال ها. مردم کشور ما و بویژه جوانان ما در مبارزه برای آزادی و رهایی خود دارند کشور را از مرحله حساسی عبور می دهند. پیروزی این نسل منوط به آگاهی و قدرت سازمان دهی بر اساس این آگاهی است و این خود مستلزم مبارزه در چند جبهه. اگر خط راهنما یعنی تلاش برای حاکمیت مردم، به دست مردم و برای اکثریت مردم حفظ شود و تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مثابه وظیفه مقدم از دست نرود این جنگ در جبهه های مختلف مبارزه مردم ما برای دمکراسی و رهایی را تقویت می کند. بنابراین از جنگ در چند جبهه نباید هراسی به خود راه داد و برای جلوگیری از افتادن به دام تله ای جدید بعد از رهایی از یک تله، باید مبارزه در چند جبهه را با آغوش باز پذیرفت و با تدبیر به پیش برد.

که بوسیله نیروهای آلمانی و ایتالیایی، هم راهی خواهند شد. انگلیسی‌ها با نیروهای زبده، مسئول آرام‌سازی مناطق شمال و شرقی افغانستان خواهند بود که هم‌اکنون ستاد خود را در پایگاه هوایی بگرام در شمال کابل برپا کرده‌اند. و اما خود نیروهای آمریکایی، در جنوب و غرب افغانستان متمرکز می‌شوند تا هم به قلع‌قمع هر نوع مقاومت نظامی از طرف بقایای طالبان بپردازند، و هم مهم‌تر از همه، بن‌لادن و افراد او را «مرده یا زنده» به چنگ بیاورند (به نقل از روزنامه «اینپدندنت» ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱). اما موفقیت این طرح‌ها، به هیچ‌وجه تضمین شده نیست. اولاً- دستگیری بن‌لادن، آن هم در منطقه کوهستانی وسیع جنوب افغانستان، کار آسانی نیست، بعلاوه، او ممکن است به پاکستان فرار کند که بنایه اعتراف رامسفلد، آمریکایی‌ها را با دشواری‌های بیشتری روبرو خواهد کرد (هفته‌نامه اکونومیست ۱۶ نوامبر ۲۰۰۱). ثانیاً مسئله آرام‌سازی افغانستان نیز کاری بسیار دشوار و طولانی خواهد بود. تا همین‌جا نیز روشن است که بسیاری از قراردادها، زیر سؤال رفته‌اند. مثلاً آمریکایی‌ها می‌خواستند «ائتلاف شمال» از ورود به شهر کابل خودداری کنند تا آن‌ها در پرداختن یک حکومت ائتلافی گسترده، که در برگزیده تمام اقوام افغانستان باشد، دست بازرگی داشته باشند، اما دیدیم که نیروهای «ائتلاف شمال» نه تنها وارد کابل شدند و کوشیدند همه شهرهای عمده افغانستان را به سرعت تصرف کنند، بلکه برهان‌الدین ربانی - که هنوز از نظر سازمان ملل، رهبر دولت قانونی افغانستان شمرده می‌شود - با ورود به کابل، آمریکا را در برابر عمل انجام‌شده قرار داد. «ائتلاف شمال» اکنون حتی پنهان نمی‌کند که با استقرار نیروهای خارجی پاسدار صلح در خاک افغانستان مخالف است. به این ترتیب، ممکن است سقوط طالبان، نه پایان، که آغاز دور جدید جنگ داخلی در افغانستان باشد. از همین حالا، حتی در داخل نیروهای «ائتلاف شمال» مشاجرات شدیدی آغاز شده است و مثلاً تصرف کابل از طرف نیروهای «جمعیت اسلامی» برهان‌الدین ربانی، خشم «حزب وحدت اسلامی» را که هزاره‌ها را نمایندگی می‌کند، برانگیخته است (اکونومیست ۱۶ نوامبر). و همه این حوادث، در شرایطی اتفاق می‌افتند که توأم شدن بمباران‌های سنگین آمریکا با خشک‌سالی‌های چند ساله اخیر، نزدیک به هفت و نیم میلیون افغانی را در آستانه زمستانی - که آذوقه‌رسانی به بسیاری از مناطق کشور را دشوار و حتی ناممکن خواهد ساخت - با خطر قحطی روبرو ساخته است (آبزرور ۱۸ نوامبر ۲۰۰۱). پس، آمریکا هنوز با دشواری‌های بزرگی در افغانستان روبروست.

۲- ناکامی آمریکا در آرام‌سازی افغانستان، می‌تواند کشورهای دیگری را نیز بی‌ثبات سازد. مثلاً طولانی‌شدن عملیات آمریکا در جنوب افغانستان و یا فرار اسامه بن‌لادن به پاکستان، می‌تواند پشتون‌های دوسوی مرز افغانستان-پاکستان را، به نیروی بی‌ثباتی

در این منطقه تبدیل کند. فراموش نباید کرد که جمعیت پشتون پاکستان، نزدیک به چهار برابر پشتون‌های افغانستان است و به هم خوردن تعادل سیاسی در میان پشتون‌های پاکستان و فعال‌تر شدن بنیادگرایان مذهبی، می‌تواند تعادل سیاسی این کشور را به هم ریزد و مشکلات بسیار گسترده‌ای در منطقه برای آمریکا به وجود بیاورد.

۳- حتی دستگیری بن‌لادن و آرام‌سازی کامل افغانستان نیز ممکن است به معنای پیروزی آمریکا در «جنگ علیه تروریسم» نباشد. حقیقت این است که آمریکا با هدف‌های گسترده‌تری که در این جنگ تعقیب می‌کند، ممکن است خود را در باتلاقی گرفتار سازد که رهایی از آن، کار آسانی نباشد. ممکن است دشوارترین مرحله «جنگ بی‌پایان» بوش، نه در افغانستان، که در کشورهای عربی خاورمیانه باشد. حادثه ۱۱ سپتامبر و اعلان جنگ آمریکا علیه بنیادگرایی اسلامی، دو رژیم اصلی تحت حمایت آمریکا در دنیای عرب - یعنی دولت‌های مصر و سعودی - را با دشواری بی‌سابقه‌ای روبرو کرده است. تصادفی نیست که هیچ‌یک از این دو حاضر نشدند در «عملیات آزادی پایدار» نقش مستقیم به عهده گیرند.

اما جنگ در افغانستان، گرچه هنوز فاتحی ندارد، ولی بی‌تردید، تا همین جا، بازنده بزرگی دارد که جمهوری اسلامی است. باید توجه داشت که حکومت طالبان، علی‌رغم تفاوت‌های زیاد با جمهوری اسلامی، نزدیک‌ترین الگوی حکومتی به آن بود و اصل حکومت مستقیم روحانیت را از جمهوری اسلامی اقتباس کرده بود. در واقع، حکومت مستقیم روحانیت، پدیده بسیار نادری است که در دنیای معاصر، جز در ایران و افغانستان، نمونه‌ای نداشت. و دشمنی آن‌ها با یک‌دیگر، دقیقاً به این دلیل بود که هر دو حکومت مستقیم روحانیت بودند، یکی حکومت روحانیت شیعه اثنی‌عشری، و دیگری حکومت روحانیت سنی دنیابندی. در سال‌های اخیر، مردم ایران، برای بیان تنفرشان از جمهوری اسلامی، آن را «اسلام طالبانی!» یا «حکومت طالبانی» می‌نامیدند. اما در حقیقت، حکومت طالبان از جمهوری اسلامی الگوبرداری شده بود، نه بالعکس. و حتی مقایسه این دو باهم - در صورتی که در متن شرایط اجتماعی مشخص صورت بگیرد - تردیدی نمی‌گذارد که نمونه‌ای ارتجاعی‌تر و ناپهنگام‌تر، جمهوری اسلامی است، نه بالعکس. زیرا جمهوری اسلامی در متن جامعه ایران نقش آشکارا مخرب‌تری داشته تا حکومت طالبان در جامعه سنتی‌تر افغانستان. با توجه به این حقیقت، شکست طالبان در ذهنیت مردم ایران پژواک ویژه‌ای دارد و شادمانی افغانیان رها شده از چنگ طالبان را ایرانیان گرفتار در جهنم ولایت فقیه بهتر می‌فهمند. این شادمانی‌ها نشان داد که شکست طالبان یک شکست مطلق است؛ یعنی نه شکستی صرفاً نظامی، بلکه هم چنین سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی؛ و نه فقط برای طلبه‌هایی که از برکت طرح‌های استراتژیک ISI پاکستان و طرح‌های سوداگرانه‌ی شرکت نفتی UNOCAL آمریکا به قدرت سیاسی دست یافته

بودند، بلکه هم‌چنین برای هر نوع حکومت مذهبی به طورعام و هر نوع حکومت مستقیم روحانیت به طور خاص. به همین دلیل، شکست حکومت طالبان، شکست جمهوری اسلامی هم هست. شکست طالبان و واکنش مردم افغانستان نسبت به آن، نشان داد که حکومت روحانیت و حکومت شریعت حتی برای سنتی‌ترین بخش جامعه افغانستان نیز ناپهنگام و تحمل‌ناپذیر است. فراموش نکنیم که یکی از بهانه‌های نخستین شورش‌های مجاهدین افغان علیه حکومت نورمحمد تره‌کی در سال ۱۳۵۸، ایجاد مدارس دخترانه بود. اما اکنون اکثریت مردم افغانستان، ممنوعیت مدارس دخترانه را یکی از بزرگ‌ترین جنایات حکومت طالبان می‌دانند. آیا تحمل‌ناپذیر شدن حکومت روحانیت را روشن‌تر از این می‌توان تجربه کرد؟

اما شکست طالبان به جهات دیگری نیز شرایط موجودیت جمهوری اسلامی را شکننده‌تر می‌کند. حضور نظامی فعال آمریکا در افغانستان (و البته هم‌چنین در خلیج فارس) به خودی خود، قدرت مانور جمهوری اسلامی را محدودتر می‌سازد. مسلم است که اگر طرح‌های آمریکا در افغانستان با موفقیت پیش بروند، جمهوری اسلامی در تمام مرزهای شرقی و احتمالاً حتی شمالی، حضور فعال آمریکا را لمس خواهد کرد. ولی حتی اگر آمریکا در افغانستان با مشکلاتی جدی روبرو شود، بازهم حضور نظامی طولانی آمریکا در منطقه، برای جمهوری اسلامی خطرناک خواهد بود. خامنه‌ای از گسترش جنبش اسلامی «با شعار محوری مرگ بر آمریکا» ابراز شادمانی می‌کند و حتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با مشاهده گسترش توده‌ای احساسات ضدآمریکایی در منطقه، ناگهان در آخرین روزهای حیات رژیم طالبان، به فکر برقراری رابطه با آن رژیم می‌افتد؛ اما مخالفت با آمریکا در کشورهای خاورمیانه هر قدر هم گسترده‌تر شود، جمهوری اسلامی را از بحران احتضارش نجات نخواهد داد. واقعیت این است که نخستین موج بزرگ اسلام‌گرایی در ایران به وجود آمد و آن چنان نیرومند بود که روحانیت را به قدرت رساند و به این ترتیب مردم ایران معنای حکومت مذهبی را از طریق تجربه‌ای مرگ‌بار، دریافتند. و درست به همین دلیل، نخستین موج بزرگ شکست اسلام‌گرایی نیز در ایران آغاز شده است، در ابعادی بسیار گسترده‌تر و با عمقی بی‌سابقه. بنابراین، حتی اگر اسلام‌گرایی همه‌ی دنیا را هم تسخیر کند، در ایران راه‌نجاتی نخواهد داشت. در چنین شرایطی، حضور نظامی طولانی و فعال آمریکا در منطقه، گرچه مصائب بزرگی به بار خواهد آورد، ولی شرایط موجودیت جمهوری اسلامی را - که هم‌اکنون نیز شکننده است - شکننده‌تر خواهد کرد.

دنباله از صفحه ۱ تأسیس شعبه

چنانچه از متن و توضیح خبر آشکار است، قوه قضائیه نهاد ویژه‌ای ایجاد کرده است که از این پس هر شخص حقیقی و یا حقوقی را که غیر از نظرات رهبر و غیر از سیاست‌های نهادهای غیر انتخابی قدرت، همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام (که نام «مصلح ملی» به آن داده می‌شود)، شورای عالی امنیت ملی، و حتا شورای نگهبان و نظایر آن حرفی بزند، تحت تعقیب قرار دهد و مجازات کند. همانطور که در خبر آمده است، کار این نهاد جدید، نه تنها «بررسی حرکات و مواضع و اقدامات» اشخاص حقیقی و حقوقی است تا اگر خلاف نظرات رهبر، و نهادهای انتصابی او اظهار نظری کردند، آنان را مجازات کند، بلکه «اقدامات پیشگیرانه مناسب با این جرایم» هم از وظائف این نهاد ذکر شده است. همانطور که در ماجرای توقیف «فلّه‌ای» مطبوعات دیده شد، تعطیل مطبوعات پیش از هرگونه محاکمه و احراز جرمی از جانب آنان، «اقدام پیشگیرانه» عنوان شد.

این تصمیم نظارتی قوه قضائیه و تشکیل کمیته‌ای با اهداف یاد شده را باید گام کیفی تازه‌ای از تهاجم استبداد مطلق دانست که مضمون آن تضمین تعیت مطلق نهادهای انتخابی از نهادهای غیر انتخابی و انتصابی؛ ممنوع کردن هر نوع اظهار نظر خلاف نظرات ولی فقیه و نیز مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی امنیت، از سوی رئیس جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس، سخنگویان فراکسیون‌های پارلمانی، مطبوعات و مردم است. یعنی وقتی رهبر در موردی حکمی داد، هر صدائی از هر کس در می‌آید، باید فقط پژواک صدای او باشد، و دیگر نباید مانند قتل‌های زنجیره‌ای بشود که او گفت کار، کار دشمنان خارجی بوده است، ولی عده‌ای دنبال سرخ‌ها در داخل گشتند و رسوائی وزارت اطلاعات پیش آمد و کار به جاهای باریک کشید.

به نظر می‌رسد که تصمیم به این نظارت قوه قضائیه و تشکیل این کمیته جدید و شعبه‌ای در دادستانی انقلاب، برخلاف آنچه عنوان شده است، تصمیمی است که نه در اجلاس مسئولان عالی قوه قضائیه، بلکه در اجلاس خود رهبر با رفسنجانی و هاشمی شاهرودی گرفته شده است. این تصمیم در شرایطی گرفته شده است که موقعیت بین المللی رژیم در رابطه با متهم بودن از سوی غرب به حمایت از تروریسم و عواقب خودداری از شرکت در ائتلاف ضد تروریستی، مشاهده سقوط سریع رژیم طالبان در همسایگی از یک طرف؛ و عصیان پیاپی جوانان و امواج اعتراضات کارگری و پیش لرده‌های یک خیزش

عمومی در داخل کشور از طرف دیگر، بسیار شکننده است.

در شرایطی که جناح تمامیت خواه در آسیب پذیرترین موقعیت داخلی و بین المللی خود قرار گرفته است، جناح موسوم به «اصلاح طلب»، فرصت را برای ایراد فشار و واداشتن رقیب به پاره‌ای عقب نشینی‌ها مناسب یافته است. رئیس جمهور اخطار قانون اساسی به رئیس قوه قضائیه می‌دهد؛ مجلسیان صدایشان را بلند می‌کنند؛ در رابطه با مبارزه با تروریسم و همکاری با غرب در این زمینه، در رابطه با استفاده از فرصتی که برای مذاکره رسمی با آمریکا بوجود آمده است، و خلاصه در رابطه با مسائل حیاتی چندی از این دست، میان دو جناح، اختلاف و ناهم‌زبانی، آشکار است. از یک طرف، جناح موسوم به «اصلاح طلب» در پی آن است که ابتکار عمل را به دست بگیرد و خط خود را به پیش ببرد؛ و از طرف دیگر توده‌های مردم دارند عرض اندام می‌کنند و شعار «مرگ بر طالبان!» در داخل کشور دارد طنین افکن می‌شود.

ایجاد شعبه ویژه‌ای در دادستانی انقلاب برای محاکمه و مجازات اشخاص حقیقی و حقوقی که «حرکات، مواضع اقدامات» شان به تشخیص کمیته جدیدالتاسیس، ناقض منویات و سیاست‌های رهبری یا مصویات نهادهایی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی امنیت ملی باشد، و نیز «اقدام پیشگیرانه مناسب با این جرائم»، یک «تدبیر» فاشیستی بی سابقه در خود جمهوری اسلامی و بی مانند در هر حکومت فاشیستی است، به قصد تابع کردن مطلق و بی چون و چرای همه نهادهای «انتخابی»، همه جناح‌های حکومتی، همه اپوزیسیون داخلی، همه رسانه‌ها و مطبوعات، و همه آحاد مردم، از منویات و نظرات ولی فقیه و سیاست‌های نهادهای انتصابی او. هدف این است که به این وسیله، سر رشته‌ها را که دارد در اوج تعرض شان از دست‌شان به در می‌رود، دوباره به دست بگیرند. ایجاد این شعبه ویژه قضائی، چیزی نیست جز تعرض جنون آسای هیولای استبداد، در شرایطی که در شکننده ترین وضعیت، تمامی جامعه را در تعارض و مخالفت آشکار و بی پرده با خود می‌بیند. اما این «تدبیر» فاشیستی در شرائطی که جامعه بطور یکپارچه برای آزادی و دموکراسی و رهائی از حکومت دینی در غلیان است، در عمل، از یک طرف تضادهای درونی حکومت را شدت می‌بخشد و قدرت مهار مردم را توسط آنان باز هم کاهش می‌دهد؛ و از طرف دیگر، محرک بسیار نیرومند دیگری برای گسترش و شدت نافرمانی مدنی و ابراز هرچه علنی‌تر مخالفت اجتماعی با حکومت دینی خواهد شد.

راه پیمائی اعتراضی کارگران کارخانه

چیت سازی بهشهر!

در روز دوشنبه ۲۲ آبان کارگران چیت سازی بهشهر، در ادامه حرکت هفته گذشته و در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای معوقه، دست به تجمع و اعتراض زدند. کارگران این بار به جای تجمع در مقابل کارخانه، به تجمع در برابر فرمانداری پرداختند و با راهپیمائی در خیابانهای اصلی شهر، تلاش کردند که با ایجاد راه بندان و مسدود کردن جاده سراسری مازندران و خراسان، صدای اعتراض خود را به گوش مردم شهر برسانند. کارگران چیت سازی بهشهر همچنین با مخالفت با حضور فرماندار شهر در تجمع کارگران، نشان دادند که بجای وعده و فریب، خواهان اقدام روشن و عملی از جانب دولت هستند.

مشکل کارگران چیت سازی بهشهر یک مشکل عمومی کارگران کلیه کارخانجات نساجی و نیز بسیاری از واحدهای تولیدی کشور است. اعتراضات پراکنده کارگران که در دوره های اخیر علیه ناتوانی دولت و بخش خصوصی در پرداخت حقوق و مزایای معوقه کارگران بطور مستمر انجام گرفته کاملاً روشن میکند که اعتراضات کارگران در واحدهای تولیدی منفرد ره بجائی نمی‌برد. ازاینرو کارگران چیت سازی بهشهر دوش به دوش کارگران کلیه واحدهای نساجی کشور باید هماهنگ و همزمان اقدامات اعتراضی را سازمان دهند. با فشرده شدن صفوف مبارزاتی کارگران، حتی اگر دولت سرمایه داران وادار به پرداخت حقوق کارگران نشوند، اما با اتحاد مبارزاتی کارگران، زمینه‌های سازماندهی شکل‌های مستقل و پایدار توده‌ای برای تداوم جنبش عمومی اقتصادی و نیز سیاسی کارگران در راستای سرنگونی حکومت اسلامی و استقرار حاکمیت مردم برای نفی استبداد و فلاکت فراهم میشود.

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۲ آبان ۱۳۸۰ - ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱

((راديو برابري))

((راديو برابري)) تریبونی است برای اطلاع‌رسانی، برای شکستن دیوار سانسور و اختناق و انعکاس صدای همه کسانی که در ایران امروز برای آزادی و برابری تلاش و مبارزه می‌کنند.

برنامه‌های ((راديو برابري)) هر روز ساعت نه و نیم شب به وقت تهران برابر با هفت بعدازظهر به وقت اروپای غربی بر روی فرکانس ۷۴۸۰ کیلوهرتز ردیف ۴۱ متر پخش می‌شود. برنامه‌های ((راديو برابري)) هم‌زمان از طریق اینترنت در همه نقاط دنیا قابل دریافت است.

آدرس سایت برابری www.barabari.net می‌باشد. در صفحه اینترنتی برابری آرشیو برنامه‌های ((راديو برابري)) در اختیار شما قرار دارد.

مشخصات راديو برابري بر روی ماهواره

۱_ ماهواره هات برد

۲_ ۱۳ درجه شرقی

۳_ پولاریزاسیون عمودی، ال ان ب باید به

طور عمودی تنظیم شود!

۴_ فرکانس ۱۲۵۹۸۷ زیگا هرتز GHZ

۵_ زیر کانال فرعی GBTS1/2